



دانشگاه تهران

دانشگاه حقوق و علوم سیاسی

مابان نامه

برای دریافت کارشناسی ارشد رشته روابط بین الملل

موضوع :

نقش ساختار سیاسی داری در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی

جناب آقای دکتر اخوان زنجانی

استاد راهنما:

جناب آقای دکتر سیف اوده

استاد مشاور:

حسین قریب

نگارش :

۷۲-۱۳۷۱

سال تحصیلی :

۱۷۳۸۱

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران  
تهیه مدارک

۵۷۰

هدیه به روح بلند و ملکوتی حضرت امام خمینی (ره) مرشد و  
مراد همه آزاداندیشان جهان، او که «سیاست» را معنی و مفهوم  
دیگری بخشید.

همچنین تقدیم به استاد و پدر ارجمندم، که همواره مشوق  
اینجانب برای کسب علم و عمل بوده است.

## تقدیر و تشکر

بدینوسیله مراتب سپاسگزاری و تشکر خود را از زحمات اساتید عالیقدر جناب آقای دکتر اخوان زنجانی و جناب آقای دکتر سیف زاده بخاطر راهنمایی و مشاورت رساله حاضر، اعلام می‌نمایم. همچنین از همکاریهای کادر محترم اداری، خصوصاً مسئول محترم آموزش دوره فوق لیسانس دانشکده، تشکر و قدردانی بعمل می‌آید.

از درگاه ایزد منان، موفقیت بیش از پیش آنان را مسئلت دارم.

حسین قریب

## فهرست مطالب

صفحه	
۱-۶	۱- مقدمه
۷-۴۴	۲- فصل اول: جایگاه ساختار سیاسی در مارکسیسم و لنینیسم شوروی
۷-۱۶	الف: مبانی مارکسیسم
۱۱-۱۲	۱- ارزش اضافی
۱۲	۲- زیر بنا بودن اقتصاد
۱۲	۳- رابطه متقابل استثمار و مالکیت
۱۲-۱۶	۴- نفی دولت
۱۷-۳۴	ب: زمینه‌های عینی و ذهنی جامعه روسیه برای انقلاب سوسیالیستی
۱۷-۲۶	۱- تصویر کلی از نظام سیاسی روسیه قبل از انقلاب اکتبر
۲۶-۳۴	۲- زمینه‌های عینی و ذهنی انقلاب سوسیالیستی
۲۶-۳۳	۱- ۲- زمینه‌های عینی
۳۲-۳۴	۲- ۲- زمینه‌های ذهنی
۳۴-۳۸	ج: دیدگاه‌های مختلف راجع به جامعه شوروی
۳۸-۴۴	د: کمونیسم و توسعه
۴۰-۴۴	۱- شوروی و راه نوسازی توسعه
۴۵-۹۱	۳- فصل دوم: دوران اقتدار توتالیتریسم چپ در اتحاد شوروی
۴۶-۴۹	الف: رابطه ساختار سیاسی و سیستم اداری
۴۹-۵۵	ب: ساختار سیاسی شوروی
۴۹-۵۰	۱- شبکه انتخابی
۵۰	۲- شبکه دولتی

۵۰-۵۵	۳- شبکه حزب
۵۶	ج : حاکمیت در عصر انقلاب
۵۶-۶۴	۱- دوره لنین
۶۴-۹۱	۲- دوره استالین
۶۶-۶۷	۱- ۲ مرحله رهبری دستجمعی
۶۷-۸۳	۲- ۲ مرحله ترور، تصفیه، و تثبیت قدرت فردی
۸۳-۸۴	۳- ۲ مرحله پیشروی
۸۴-۹۱	۴- ۲ آثار ساختاری استالینیسم
۹۲-۱۱۸	۴- فصل سوم : دوران برزخ
۹۷-۱۰۷	الف : سیاستهای اقتصاد خروشچف
۹۷-۱۰۰	۱- بخش کشاورزی
۱۰۰-۱۰۴	۲- بخش صنعت
۱۰۴-۱۰۷	ب : سیاسی
۱۰۷-۱۱۰	ج : بوروکراسی
۱۰۷-۱۰۸	۱- اصلاحات در ادارات دولتی
۱۰۸-۱۱۰	۲- اصلاحات در حزب
۱۱۰-۱۱۸	د : رئوس اقدامات ساختاری خروشچف
۱۱۰-۱۱۱	۱- تأیید متصرفه‌های مشخص
۱۱۱-۱۱۲	۲- توجه نسبی به هویت ملی و حقوق ملیتها
۱۱۲-۱۱۳	۳- تمرکززدایی
۱۱۳-۱۱۴	۴- افشا دستگاه ترور استالین
۱۱۴	۵- نفی امتیازات ویژه طبقه جدید
۱۱۴-۱۱۶	۶- بهره‌گیری از تجارب اقتصادی غرب
۱۱۶-۱۱۸	۷- خلاصه
۱۱۹-۱۵۲	۵- فصل چهارم : دوران رکود
۱۲۰-۱۵۰	۱- ۵- قسمت اول
۱۲۵-۱۳۲	الف : سیاستهای اقتصادی برژنف
۱۲۶-۱۲۹	۱- کشاورزی
۱۲۹-۱۳۳	۲- صنعت
۱۳۲-۱۳۶	ب : سیاسی

ج : بوروکراسی	۱۳۶-۱۵۰
۱- تثبیت کادرها	۱۳۸- ۱۴۳
۲- رشد دیوانسالاری	۱۴۳- ۱۴۴
۳- نهادینه شدن حزب	۱۴۴- ۱۴۶
۴- اصلاحات اداری	۱۴۶- ۱۴۷
۵- خلاصه	۱۴۷- ۱۵۰
۵-۲- قسمت دوم	۱۵۰- ۱۵۲
۱- دوره آن دروپوف	۱۵۱- ۱۵۲
۲- دوره چرننکو	۱۵۲
۶- فصل پنجم: دوران اصلاحات	۱۵۳- ۲۱۹
الف : اوضاع اتحاد شوروی قبل از ظهور گورباچف	۱۵۵- ۱۷۳
۱- اوضاع اقتصادی	۱۵۵- ۱۵۹
۲- اوضاع اجتماعی	۲۵۹- ۱۶۴
۳- امور سیاسی - استراتژیک	۱۶۴- ۱۷۳
ب : مبانی نظری و پایه های فکری اصلاحات گورباچف	۱۷۳- ۱۸۹
۱- مبانی نظری اصلاحات گورباچف	۱۷۷- ۱۸۰
۲- مبانی فکری پروسترویکا	۱۸۰- ۱۸۹
۱- ۲- پروسترویکا و مارکسیسم	۱۸۰- ۱۸۱
۲- ۲- پروسترویکا و لنینیسم	۱۸۱- ۱۸۹
۱- ۲- ۲- پروسترویکا و حزب - دولت	۱۸۳- ۱۸۴
۲- ۲- ۲- پروسترویکا و مذهب	۱۸۴- ۱۸۶
۳- ۲- ۲- پروسترویکا و امپریالیسم	۱۸۶- ۱۸۹
ج : رئوس اصلاحات گورباچف	۱۸۹- ۲۰۳
۱- تغییرات اساسی - اداری	۱۹۰- ۱۹۴
۲- تغییرات اقتصادی	۱۹۴- ۲۰۰
۳- دگرگونی های اجتماعی	۲۰۰- ۲۰۳
د : آثار اصلاحات	۲۰۳- ۲۱۹
۷- جمع بندی و نتیجه گیری	۲۱۹- ۲۲۹
۸- فهرست منابع	۲۳۰- ۲۴۴
۹- ضمائم	۲۴۵- ۲۴۶

## «مقدمه»

جهان، در دهه اخیر شاهد تغییرات و دگرگونیهای بزرگی بوده است. یکی از تحولات بسیار مهم و قابل تأمل این دهه، فروپاشی «قطب» و «مرکزیت» کشورهای سوسیالیستی یعنی اتحاد جماهیر شوروی که یکی از دو ابرقدرت جهانی بشمار می آمد، می باشد. هرگاه به این نکته عنایت داشته باشیم که از نیمه قرن حاضر شکل گیری بخش اعظم پدیده‌های سیاست بین‌الملل، در گرو ظهور و بروز دو ابرقدرت امریکا و شوروی، کنش و واکنش آن دو نسبت بیکدیگر و همچنین با دولتهای تحت نفوذ خود بوده است، اهمیت این رخداد شگرف و عظیم بین‌المللی در عرصه جهان سیاست، بیش از پیش مشخص می‌گردد.

اتحاد شوروی، با مرام «کمونیسم» که مالکیت خصوصی را منشأ تمامی بدیها، زشتیها و پلیدیها می‌دانست، ادعا کرد که الغای مالکیت خصوصی سبب نیل به عدالت حقیقی و کمال انسانیت است. بلشویکها، نفی تمرکز ثروت را بزرگترین رسالت خود می‌دانستند. کمونیسم که در نظر مارکس «معمای حل شده تاریخ» تلقی شده و وعده برطرف ساختن کلیه رذالتهای گذشته و کهنه و پی‌ریزی جامعه‌ای جدید و نو را میداد، ابتدائاً در سال ۱۹۱۷ در کشور شوروی، قدرت سیاسی را تصاحب نمود. می‌توان گفت که «کمونیسم»، بعنوان یکی از مظاهر سیاسی عمده قرن بیستم، تلقی می‌شود. کمونیسم بعد از اقتدار یافتن در اتحاد شوروی، از قبل طرح شعارهای عدالت جویانه خود، طرفداران بیشماری را در جهان پیدا کرد. کمونیسم، همچون نازیسم و فاشیسم، پاسخی بود به فشارهای روحی، روانی و مادی عصر صنعتی، برای انسانهاییکه شدیداً تحت تبعیضات دوران سرمایه‌داری، کینه

طبقاتی شان تشدید شده بود.

جنگ جهانی دوم به انتشار وسیع قدرت و نفوذ مرام کمونیستی و توسعه سلطه اتحاد شوروی، بعنوان پایگاه اصلی این مرام و مسلک، منجر گردید. بنحوی که بعد از مدتی اروپای شرقی، چین، آسیای جنوب شرقی، تحت سلطه کمونیسم درآمده و بدنبال آن در آفریقا، امریکای لاتین و مرکزی، آسیا، حاکمیت‌های سیاسی بسیاری از کشورهای مختلف را در اختیار گرفت. در کنار پیشرفت وسیع «کمونیسم»، می‌توان به نفوذ غیرمستقیم اندیشه کمونیسم نیز اشاره داشت. در طول چهاردهه اخیر، اعتقاد به لزوم دخالت دولت، بمنظور مقابله با نارسائیهای اجتماعی یا اقتصادی، تقریباً در بسیاری از کشورهای جهان سوم تجلی یافته بود، حتی در جوامع صنعتی نیز، فکر مداخله دولت بعنوان وسیله افزایش رفاه اقتصادی و عدالت اجتماعی برآذهان غلبه پیدا کرد.

اما از دهه ۸۰، شاهد سیر نزولی در افکار کمونیستی، سلطه و توانمندی شوروی و همچنین تحولات شگرفی در بلوک شرقی، بودیم. تقریباً کلیه نظامهای کمونیستی در صدد انجام اصلاحاتی برآمدند که در واقع بمثابة طرد تجربه مارکسیسم و لنینیسم و مهمتر از آن نفی فلسفی اصول بنیادی کمونیسم، تلقی می‌گردید. تدریجاً ستایش از دولت که خصیصه بارز کمونیسم بود، جای خود را به اعتلای فرد، احترام بیشتر به حقوق بشر و همچنین ابتکارات شخصی و تجارت خصوصی داد. تا اواخر دهه ۱۹۸۰، رهبران کمونیست شوروی، چین و اروپای شرقی، بمنظور تقویت اقتصادهای عقب مانده خود در جهت بازدهی بیشتر و ترغیب کارگران به تلاش بالاتر، سخنانی بزبان می‌آوردند که نظایر آنها در جلسات سالانه انجمن تولیدکنندگان امریکایی، بگوش میرسید.

گزارشهای بیشماری در سالهای پایانی این دهه، در باره واقعه‌های اتحاد شوروی، انتشار پیدا کرد که عمدتاً مبین شکست استراتژیک پایگاه اصلی مارکسیسم می‌باشد. برای مثال، اشاره‌ای به مطالب یکی از مقالات منتشره می‌نمائیم<sup>۱</sup>:

در مسکو دیگر کسی خواب نمی‌بیند. هر چه دیروز درست بود، امروز غلط از آب درآمده است و «برعکس، پول که دلیل استثمار بود، تبدیل به نشانه موفقیت شده است. تماس با بیگانگان که خیانت تلقی می‌شد، اکنون راه وصول به روشن بینی شده است. در خارج از دولت و حزب هیچگونه فعالیت سیاسی امکانپذیر نبود، در حالیکه امروزه اگر کسی بخواهد کشور را واقعاً تکان بدهد. باید از حزب و

۱ - آندره فونتن، یکی بدون دیگری، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱، ص ۱۴.



### دولت دوری گزینند.

در ادامه این روند، کشورهای اروپای شرقی، یکی پس از دیگری در پی کسب هویت از دست رفته خویش برآمدند. در تداوم آن، هر یک از جمهوریه‌ها و ملیتهای مختلف اتحاد شوروی، اعلام استقلال کردند و برسلطه جبارانه حکومت مرکزی که هویت و ارزشهای ملی و فرهنگی آنها را بیاد داده بود، شوریدند و با سرعت غیرمنتظره‌ای در صدد استعمارزدایی از خویش برآمدند. این اقدامات عاقبت به منتهی به «فروپاشی» اتحاد شوروی گردید. مطالعه و بررسی موضوع «فروپاشی»، دقت در عوامل سقوط این قدرت بزرگ جهانی، نه تنها برای رقیبان آن ابرقدرت، بلکه برای سایر کشورها، بویژه همسایگانی که طی قرن‌ها در معرض تهدید مستقیم و غیرمستقیم روسیه تزاری و شوروی بلشویکی قرار داشتند نیز، ضرورت اساسی و جدی دارد.

به نظر می‌رسد عوامل مختلف و گوناگونی در فروپاشی شوروی نقش داشتند که تبیین و تحلیل تمامی آنها در یک تحقیق امکانپذیر نمی‌باشد. لذا ما در این تحقیق در پاسخ به پرسشهای اساسی و اصلی همچون: برای نظامی که طی بخش اعظم قرن حاضر، گسترش آن محتمل بنظر می‌رسید، چه رخ داد که اینچنین فرو ریخت؟ چه چیزی درست از آب درنیامد؟ چرا و چگونه شوروی بازی را باخت؟ فروپاشی شوروی امری دفعی یا تدریجی بود؟، بدنبال نقش عوامل درونی و داخلی که مؤثر در فروپاشی بوده‌اند، می‌باشیم. گرچه بفرآخور نیاز، در راستای تبیین هرچه بهتر مسائل نمی‌توان آن نقش عوامل بیرونی را بانادیده گرفت. لذا به طور مختصر اشاراتی را نیز، به عوامل بیرونی و خارجی خواهیم داشت.

اهمیت عوامل «درونی» در فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی را نمی‌توان دست کم گرفت. بسیاری از اندیشمندان سیاسی، از آغاز پیروزی انقلاب اکتبر، تنگناهای درونی اتحاد شوروی را از ابعاد مختلف ایدئولوژیکی و ساختاری مطرح ساخته و آنها را بعنوان عوامل مؤثر در فروپاشی احتمالی این کشور قلمداد می‌نمودند. برای مثال کرنسکی، اقدامات لنین را بمثابة محدود ساختن آزادیهای سیاسی مردم دانسته و آنرا از عوامل اساسی انحراف انقلاب که نهایتاً تجزیه کشور را به دنبال خواهد داشت، بشمار می‌آورد. همچنین جورج کنان که در سال ۱۹۴۶ رایزن سفارت امریکا در مسکو بود، به طور بسیار زودرسی این خطر را پیش‌بینی کرده بود. وی در مقاله‌ای که به امضای (X) منتشر کرد

گفت:۱

«چه کسی با اطمینان خاطر می‌تواند بگوید نور درخشانی که از فراز کاخ کرملین به چشم مردمان ناراضی دنیای غرب می‌رسد، آخرین پرتو یک ستاره رو به افول نیست؟ امکان اینکه قدرت شوروی در بطن خود تخم زوال و انحطاطش را پیروراند، کاملاً وجود دارد.»

پیشگویی‌های مذکور که در راستای نقش و اهمیت تنگناهای درونی در فروپاشی اتحاد شوروی قابل بررسی می‌باشد، در تحلیل نهایی گویای این واقعیت است که سیستم مزبور، نمی‌توانست در مقابل آن همه ساخت و سازهای واگرایی ناکارکردی، برای مدتی طولانی باقی بماند<sup>۲</sup> ما در این گزارش در پی موشکافی و تشریح نقش ناکارکردی ساختاری سیستم که «تخم زوال» و «انحطاط» در «بطن» و «درون» کشور پرورش می‌داد، می‌باشیم. چراکه بحران ناشی از آن بسان غده سرطانی با پیشرفت خود، در وسعت زیاد و سرعت غیرقابل تصور، آنچنان «جغرافیا» و «تاریخ» این کشور بزرگ را در هم پیچاند، بنحوی که این قدرت بزرگ اتمی، بدون شلیک حتی یک گلوله از هم فرو ریخت و به پانزده جمهوری مستقل تبدیل شد.

از آندسته عوامل درونی که نقش اصلی‌تر در فروپاشی شوروی است، سه عامل، بیش از سایر عوامل خود را می‌نمایاند. سه عامل مزبور عبارتند از:

- نارسائیهای بنیادین در ساختار سیاسی - اداری

- تنگناهای اقتصادی

- معضل قومیت و ملیتها.

در این تحقیق به لحاظ محدود نمودن دامنه موضوع به نارسائیها و ضعفهای ساختاری (سیاسی اداری) خواهیم پرداخت و نقش آنرا در سقوط ابرقدرت شوروی تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم. لازم به ذکر است که در هر مرحله از دوران پرفراز و نشیب تاریخ حاکمیت سیاسی شوروی، به مصادیق بارز نارسائیهای ساختار سیاسی - اداری که در تنگناهای اقتصادی و بحران ملیتها، آنها را دسته‌بندی کرده‌ایم، توجه خواهیم نمود و ارتباط سیستمیک اینها را با یکدیگر، مد نظر قرار خواهیم داد. فرضیه ما در تحقیق مزبور، براساس بسته بودن شدید نظام و ساختار سیاسی - اداری کشور استوار است. بسته

۱ - همان ص ۲۰

۲ - ر. ک سیدحسین سیف زاده تأملی نظری نسبت به تأثیر توسعه یافتگی سیاسی بر فروپاشی شوروی، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، تهران سال اول شماره سوم، ۱۳۷۱، ص ۴۹

بودن ساختار سیاسی - اداری که موجب پیدایش توتالیتریانیسم در کشور شد، بهیچ وجه متناسب با تقاضاهای متنوع جامعه شوروی نبوده و محصول این عدم سنخیت و ناهمخوانی ساختار سیاسی - اداری و تقاضاهای اجتماعی - اقتصادی موجب تضاد عمیقی در بطن سیستم گردید و محصول این تضاد همانا در ناکارکردی شدن ساختار خلاصه می شود که نقش مؤثری را در فروپاشی اتحاد شوروی ایفا نمود.

شیوه کار ما در این تحقیق و رساله شیوه استنباطی - تحلیلی، با روش کتابخانه‌ای است که با سیر و بررسی تاریخی از آغاز پیدایش حکومت مارکسیستی در اتحاد شوروی تا فروپاشی آن کشور، در صد آزمایش فرضیه ارائه شده خواهیم بود. در این راستا این تحقیق مشتمل بر ۵ فصل و نتیجه‌گیری می باشد که رئوس مطالب آن بشرح ذیل است.

**فصل اول؛** اختصاص به جایگاه ساختار سیاسی - اداری در مارکسیسم - لنینیسم شوروی دارد. در این فصل ضمن مروری بر اصول مارکسیسم، زمینه‌های عینی و ذهنی جامعه روسیه برای انقلاب روسیه و همچنین مدل کمونیسم و توسعه مورد بررسی قرار می‌گیرد. در فصل اول عمدتاً به ارائه تئوریهای مختلف مربوط به بحث خواهد پرداخت و در فصول بعدی از کاربردهای تئوریهای مزبور بهره خواهیم جست. همچنین در این فصل زمینه‌های پیدایش تنگناهای ساختاری در اتحاد شوروی مورد بحث و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

**در فصل دوم،** ساختار سیاسی اداری شوروی را در دوران لنین و استالین که در حقیقت دوران اقتدار آن کشور بود، مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد و تنگناهای آغازین سیستم، نشان داده می‌شود. **در فصل سوم،** در روند تداوم حاکمیت سیاسی بلشویکها در شوروی، دگرگونیهای ساختاری مربوط به دوره پرفراز و نشیب خروشچف، مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در این دوره، علیرغم ارائه اصلاحاتی چند از سوی رهبری کشور، اصلاحات به نتیجه‌ای نمی‌رسد و جامع را در سردرگمی نگه می‌دارد. لذا، این فصل در قالب «دوران برزخ» بررسی می‌شود.

**فصل چهارم،** مربوط به دوره برژنف یا دوره رکود می‌گردد. در این دوره سیاستهای ساختاری برژنف که در راستای سیاست حفظ وضع موجود خلاصه می‌شد، تجزیه و تحلیل شده و خصوصاً به فرصتهای از دست رفته سیستم برای اصلاحات ساختاری که عامل مهمی در جلوگیری از بحران می‌توانست باشد، خواهیم پرداخت.

**فصل پنجم،** متعلق به دوره گورباچف یا دوران تحول می‌باشد. این دوره بمثابة نقطه عطفی در تاریخ

سیاسی اتحاد شوروی، که متضمن اصلاحات بنیانی برای تغییرات اساسی در ساختار سیاسی و اداری کشور، در جهت حفظ موجودیت امپراطوری شوروی بود، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این مسیر، همواره مقایسه‌ای بین دورانهای مختلف حاکمان شوروی و همچنین به ذکر جمع بندی برای هر دوره در پایان هر فصل که النهایه بتوان از آنها در جمع بندی و نتیجه گیری نهایی مدد جست، اقدام خواهیم نمود. در پایان با ذکر جمع بندی و نتیجه گیری این نوشتار خاتمه می‌یابد. آخرین قسمت این رساله، اختصاص به فهرست منابع (فارسی - انگلیسی) مورد استفاده و همچنین ضمائم مربوطه دارد.

باشد که این تحقیق ما را بصورت علمی و منطقی، با یکی از علل‌های اساسی و درونی «فروپاشی» یکی از دو ابرقدرت جهان در عصر معاصر، بمثابه یکی از بزرگترین رویدادهای پایانی این قرن، آشنا سازد و از ساده‌اندیشیهای صوری و عامیانه، برحذر دارد.

## فصل اول

### « جایگاه ساختار سیاسی در مارکسیسم و لنینیسم شوروی »

از آنجا که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در راستای تحقق اصول مارکسیسم، آرمانها و اعتقادات آن مرام و ایدئولوژی، شکل گرفت و به پیروزی رسید، ضرورت دارد، ابتدائاً مروری بر اصول مارکسیسم بعنوان ایدئولوژی اصلی کشور اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، داشته باشیم. در ادامه به شرایط عینی و ذهنی جامعه روسیه در قبل از انقلاب پرداخته و سپس به مدل «کمونیسم و توسعه» اشاره می‌نمائیم. در فصول بعدی از کاربردهای تئوریک این فصل بهره‌برداری خواهیم نمود.

#### الف - مبانی مارکسیسم :

بی‌شک مارکسیسم، یکی از جنبش‌های فکری عمده قرن نوزدهم و بیستم به شمار می‌آید و در طی یک صد سال گذشته، تأثیر گسترده‌ای بر تاریخ و اندیشه جهانی گذاشته است. انقلاب روسیه بر پایه تعبیری از مارکسیسم، به نوسازی و صنعتی کردن بخشی از جهان انجامید. هرگاه مارکسیسم به عنوان یک نظام فکری که از لحاظ سیاسی در قالب حکومت‌های سوسیالیستی تبلور یافته است را مورد بررسی قرار دهیم، نمی‌توان آنرا از صورت فلسفی آن که در ماتریالیسم تاریخی یا جنبه مادی تاریخ تجسم یابد، جدا سازیم. مارکسیسم می‌پندارد که در ماتریالیسم تاریخی، قوانین عمومی را بدانگونه که بر سراسر تاریخ جامعه بشری تسلط دارد، معین کرده است. در این

قوانین، برای هر مرحله‌ای از حیات انسانی و حقایق اقتصادی آن که با گذشت زمان، همیشه در حال تحول می‌باشد، نظامی محتوم و گریز ناپذیر را ارائه نموده است.<sup>۱</sup>

مارکس، ضمن تقدم قائل گردیدن برای «ماده» و اصالت دادن به آن، همچنین تأکید بر اصل تغییر و حرکت، مبانی ماتریالیسم دیالکتیک را با بهره‌گیری از نظریات اندیشمندانی چون کانت، داروین، هگل و همچنین فروید، ارائه نمود. وی خود را کاشف قوانین اصلی جامعه دانسته و اعلام نمود که قوانین طبیعی حاکم بر تاریخ را کشف کرده است. او معتقد بود «سیستم» حاصل جبری آن قوانین است، زیرا بزعم مارکسیسم، ماتریالیسم تاریخی، نظام اقتصادی خویش را بر جامعه تحمیل می‌کند و نظام اجتماع را طبق مرحله تاریخی و شرایط خاص مادی آن، می‌سازند.

پیوند مستحکمی بین ماتریالیسم تاریخی و «سیستم» مارکسیسم وجود دارد. زیرا سیستمی که مارکسیسم خلقها را به آن دعوت می‌کند در حقیقت جلوه قانونی و شکل تشریحی مرحله یعنی از مراحل ماتریالیسم تاریخی و جزء محدودی از منحنی عام تاریخی، می‌باشد. لذا وقتی مارکسیسم در قالب سیستم سیاسی حاکم بر یک کشور درمی‌آید، حقیقت تاریخی آن قوانین را نمایش می‌دهد. بنابراین مارکسیسم، بعنوان اجرای اراده تاریخ و تحقق بخشیدن به مقتضیات عامل اقتصادی که قافله بشری را بسوی مرحله جدید رهنمون سازد، به سوسیالیسم و کمونیسم توجه می‌نماید و آنرا مطرح می‌کند.<sup>۲</sup> لکن ما برای جلوگیری از اطاله کلام، نسبت به ارائه مباحث «ماتریالیسم تاریخی» خودداری ورزیده و به تجلی «سیستم» مارکسیسم که در سوسیالیسم و کمونیسم متبلور می‌شود، می‌پردازیم.<sup>۳</sup>

از هنگامیکه در جوامع بشری نابرابری و تبعیضات اجتماعی رخ نمود، اندیشه برابری و عدالت خواهی که عکس‌العمل و بازتاب نابرابریهای اجتماعی بود، بوجود آمد. اندیشه برابری از روزگار باستان تاکنون برجای مانده است و همچنان تداوم خواهد یافت.

شاید بتوان گفت که تعالیم مارکس، کوششی در جهت تحقق برابری در قالب اندیشه بشری بوده است. مارکس که بروش بدیع و تازه، مناسبات سرمایه‌داری در قرن نوزدهم را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، نقطه‌نظراتش تابع واقعیت‌های زمان خودش بود که از دوران جامع سرمایه‌داری سربرآورد.

۱ - محمدباقر صدر، اقتصاد ما، ترجمه محمدکاظم موسوی، تهران: انتشارات برهان، ۱۳۵۰، جلد ۱ ص ۲۰.

۲ - همان ص ۲۶۱

۳ - برای اطلاع بیشتر ر. ک : ف انگلس، آنتی دورینگ، ترجمه علی فرهادپور، تهران: انتشارات آهنگ، ۱۳۵۹.

: ف انگلس، دیالکتیک طبیعت، ترجمه ف. نسیم، تهران: نشر پویان ۱۳۵۹.

مارکس مکتب خویش را «سوسیالیسم علمی» نامید. علت آن این بود که او می‌خواست با این نامگذاری مکتب و مرام خویش را از دیگر مکاتب سوسیالیستی متمایز گرداند. سوسیالیست‌هایی که مارکس آنها را خیال‌پرست می‌نامید، دردها و فسادهای جامعه را تشریح می‌کردند، ولی در نظر وی آنها نمی‌توانستند بطور علمی ریشه‌های فساد و بیماری‌های اجتماعی را توضیح دهند. لذا او راه‌حلهای آنان را «تخیلی» دانسته و نفی می‌نمود.<sup>۱</sup>

برطبق نظریه سوسیالیسم علمی، هر سیستم اقتصادی تاریخی، حاصل تحول سیستم پیشین خود می‌باشد. جوهر و اساس سوسیالیسم، در اینستکه تمامی وسایل تولید تحت مالکیت اجتماعی قرار گیرند و براساس مالکیت اجتماعی، امور تولیدی در جهت منافع و نیازهای کلی جامعه تحقق می‌پذیرد. هدف سوسیالیسم در استفاده کامل از نیروهای نوین تولید ثروت، نه بمنظور ثروتمند گردانیدن یک اقلیت کوچک، بلکه در رفاه قراردادن تمامی جامعه می‌باشد. سوسیالیسم، تولید را نه برای انتفاع یک اقلیت، بلکه بمنظور ارضاء احتیاجات مادی و فرهنگی جامعه، مدنظر دارد.

مارکس، راه تحقق موفقیت آمیز اختلاف سوسیالیستی برعلیه نظام سرمایه‌داری را، کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر می‌داند. او با ادعای درک قوانین تکامل اجتماعی، در صدد آنستکه نشان دهد، سوسیالیسم یک رؤیای تخیلی نبوده و حاصل بی‌چون و چرا، قطعی و ضروری تکامل روابط تولید سرمایه‌داری و مبارزه طبقه کارگر، برعلیه طبقه سرمایه‌دار خواهد بود. مارکس و انگلس، همواره بر لزوم کسب قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر و سرنگونی قهرآمیز سیستم سرمایه‌داری، تأکید می‌ورزیدند. همچنین آنان مدعی شدند که برای خروج از دنیای قدیم و ایجاد دنیای جدید، کارگران باید دارای حزب خود یعنی حزب کمونیست باشند و در آن شکل یابند. انگلس، در معرفی سوسیالیسم علمی و وجه تمایز آن با سوسیالیسم تخیلی می‌گوید:<sup>۲</sup>

«سوسیالیسم، کشف و اختراع اتفاقی این و یا آن متفکر نابغه نیست. بلکه مولود ضروری مبارزه‌ایست که بین دو طبقه که از لحاظ تاریخی تشکیل و تکامل یافته‌اند، یعنی موارد مبارزه بین سرمایه‌داران و طبقه کارگر است. سوسیالیسم عبارت از انعکاس این مبارزه موجود در دنیای خارج از فکر و مغز متفکران سوسیالیست است.»

۱- برای اطلاع بیشتر ر. ک: گ. پلخانف، تکامل نظر مونیستی تاریخ، ترجمه جلال علوی نیا، تهران: نشر چکیده، ۱۳۵۷، صص ۸۶-۴۷.

۲- ف. انگلس، تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم، بی تا، بی نا، ص ۴۸.